



تاریخ نگاری ناسیونالیستی معاصر ایران و پایه گذاری

## اوهام تاریخی مقدس

دکتر علی محمد طر فدراری

ظهور و تولد ایدئولوژی ناسیونالیسم طی تحولات سیاسی برآمده از دوره رنسانس در اروپا و پیدایش نظام بورژوازی و رشد شهرنشینی و تحولات فکری و فرهنگی متعاقب آن عصر در طول قرون هفدهم تا نوزدهم میلادی، تأثیر بسیار قابل ملاحظه‌ای بر چهره‌ی سیاسی و فرهنگی غالب کشورهای جهان بر جای گذاشته است. در حقیقت، ظهور و قوام بسیاری از مفاهیم و پارادایم‌های جهان مدرن در اروپا نظیر ملت، ملیت، هویت ملی، دولت ملی، زبان ملی، سرود ملی، پرچم ملی، کشور و ... به میزان قابل توجهی با تکوین و تکامل اندیشه‌ی ناسیونالیسم مرتبط بوده و به طور مستقیم تحت تأثیر آن قرار داشته است. بخصوص ناسیونالیسم فرهنگی نوع نگاه انسان مدرن به هستی و هویت گذشته‌اش را تغییر داده و طی یکی دو قرن اخیر به ابزاری در دست قدرت‌های استعماری اروپا برای ترویج قوم‌گرایی، مقابله با آئین اسلام و تضعیف وحدت اسلامی و دینی مردم سرزمین‌های جهان اسلام تبدیل شده است. از این رو، ورود ناسیونالیسم در مقام یک ایدئولوژی جهان مدرن، از سوی کشورهای استعماری اروپا به ایران از میانه‌های عصر قاجار، و تحت تأثیر قرار دادن

بخش عمده‌ای از مسائل فرهنگی جامعه‌ی ایرانی طی قرن اخیر را می‌باید صدور هدفمند در جهت اهداف فوق‌الذکر دانست. هر چند که عواملی چون توسعه نیافتگی کشورهای اسلامی در سده‌های نوزدهم و بیستم، حاکمیت نظام‌های سیاسی استبدادی و ناکارآمد و وجود مشکلات عدیده‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در گستره‌ی جامعه نیز در هدایت نوع نگاه روشنفکران و رجال سیاسی و فرهنگی کشورهای منطقه و ایران به سوی جریان تجدد و مدرنیته - به طور عام - و ایدئولوژی‌های مطرح اروپایی آن عصر و از جمله ناسیونالیسم - به طور خاص - برای غلبه بر مشکلات عصر و حل بحران‌های گوناگون زمان خود، بی‌تأثیر نبوده و مجموعه‌ی این شرایط زمینه‌ی مناسبی را برای این صدور هدفمند فراهم آورده بود.

در گسترش ملی‌گرایی در طول دوران قاجار، مقطع مشروطه‌خواهی و به دنبال آن دوره‌ی استقرار نظام مشروطه در ایران از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است؛ زیرا که با پیروزی انقلاب مشروطیت دوره‌ی جدیدی از تثبیت جریان تجددخواهی و مظاهر اندیشه‌ی ناسیونالیسم در نظام سیاسی ایران آغاز شد و به علاوه، طی سال‌های بعد از پیروزی انقلاب مشروطه و به دنبال تحولاتی که در نهایت به قدرت‌گیری رضاخان و بر تخت سلطنت نشاندن وی انجامید، تلاش قدرت‌های اروپایی مسیحی - یهودی برای رواج قوم‌گرایی، برجسته کردن قوم فارس، به نابودی کشاندن اقوام غیرفارس طی قتل‌عام‌های قبایل و عشایر ایران زمین به وسیله ارتش رضا خان، تاریخ‌سازی و رواج گذشته‌پرستی و تضعیف باورهای اسلامی، همگی تحت لوای ایجاد ثبات و اقتدار و امنیت ملی و تأسیس دولت مدرن و کسب وحدت ملی، موجب مطرح کردن هر چه بیش‌تر و وسیع‌تر ایدئولوژی ناسیونالیسم و بخصوص «ناسیونالیسم احیاگر» و سپس باستان‌گرا در فضای سیاسی و فرهنگی ایران آن عهد شد.

با تأسیس سلطنت پهلوی، به دلایل متعدد و از جمله به دلیل جهت‌گیری فکری غالب روشنفکران آن عهد و رجال سیاسی - فرهنگی هدایت‌گر اطراف رضا شاه، سیاست‌گذاری‌های تازه‌ی کشورهای استعمارگر اروپایی و خصوصاً انگلستان نسبت به خاورمیانه و ایران و نیز پیدایش تحولات سیاسی نوین در کشورهای همسایه‌ی ایران، شخص پهلوی اول در رأس توجهات سراسری به مسائل به ظاهر ملی قرار گرفت و از این رو تأثیر اندیشه‌ی ناسیونالیسم در جای‌جای مسائل سیاسی، اقتصادی و به ویژه فرهنگی دوران سلطنت رضا شاه به اشکال گوناگون قابل مشاهده است. به‌ویژه آن که برکشندگان رضاخان اصلی‌ترین مبنای کسب مشروعیت سیاسی برای حکومت وی را همان ایدئولوژی ناسیونالیسم قرار دادند و لذا رضاخان پس از کسب وجهه‌ای به ظاهر مطلوب از راه در دست گرفتن اقتدار نظامی و ایجاد ثبات و امنیت نسبی در کشور، کوشید با اتخاذ ایدئولوژی ناسیونالیسم و وطن‌پرستی ضمن رسیدن به مقام سلطنت ایران، برای حکومت خود مشروعیت سیاسی استواری فراهم کند. بدین لحاظ ناسیونالیسم در دوران سلطنت پهلوی اول و سپس دوم به یکی از اصلی‌ترین گفتمان‌های این دوره تبدیل شده و در تمامی تحولات و اصلاحات سیاسی و فرهنگی این حکومت به اشکال مختلف نمود می‌یابد.

در این میان، تاریخ و تاریخ‌نگاری به عنوان یکی از مهم‌ترین بستری‌های حضور و نمود ناسیونالیسم فرهنگی و به عنوان ابزاری توانمند در تثبیت ناسیونالیسم باستان‌گرا در فضای فرهنگی ایران

معاصر و شکل‌دادن به ذهنیت شبه‌روشنفکری ایران به صورت تربیت طبقه‌ای روشنفکر نما و دنباله‌رو اندیشه‌ها و تولیدات فکری جریان‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی غرب، به طور گسترده مورد توجه قرار گرفت. در حقیقت، در دوران صدور و حاکمیت بخشیدن به ناسیونالیسم بر فضای سیاسی و فرهنگی ایران از اواخر دوره‌ی قاجاریه و سراسر دوره‌ی سلطنت پهلوی اول، روند تاریخ‌نگاری جدیدی از سوی دستگاه‌های فرهنگی کشورهای استعماری اروپایی برای تمامی سرزمین‌های جهان اسلام و ایران آغاز شد، روندی که تا به امروز ذهنیت و نوع نگاه شبه‌روشنفکری دانشگاهی و غیردانشگاهی این کشورها را وسیعاً تحت تأثیر قرار داده و به یک مسیر به ظاهر ملی‌گرایانه و عملاً باستان‌گرایانه در تحقیقات تاریخی هدایت کرده است. در این مسیر و طی دوران قاجاریه و پهلوی اول تا به امروز، بخش عمده‌ای از تاریخ‌نویسان ایرانی با محور قرار دادن ملی‌گرایی و باستان‌گرایی در صدد برآمده‌اند با ارائه‌ی قرائتی نوین از تاریخ ایران به ظاهر به احیای غرور ملی و ترویج ملی‌گرایی و وطن‌پرستی در میان مردم پرداخته و موجبات تجدید حیات عظمت و شکوه منسوب به دوران ایران باستان را فراهم آورند. اما در عمل در نتیجه‌ی ظهور چنین روندی، تاریخ و تاریخ‌نگاری به تدریج به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به سلطنت پهلوی و تثبیت تولیدات و محصولات تاریخی و باستان‌شناسی غرب دربار‌های ایران و شرق میانه باستان و اسلامی تبدیل شد و علما و دانشمندان جهان غرب کوشیدند با تربیت روشنفکری دست‌آموز و دنباله‌رو در تمام کشورهای جهان اسلام، با پوشاندن لایه‌ای به ظاهر علمی و دانشگاهی بر تولیدات هدفمند و برنامه‌ریزی شده‌ی خود، تاریخ‌سازی‌های انجام شده در یکی دو سده‌ی اخیر را با ملات ملی‌گرایی به بخشی جدایی‌ناپذیر از ذهنیت و هویت شبه‌روشنفکران این سرزمین‌ها تبدیل کنند و این ذهنیت را از طریق نظام‌های آموزشی و رسانه‌های جمعی به ذهن توده‌ی مردم نیز تسری بخشند و در نهایت هویت تازه‌ای برای مردم کشورهای اسلامی تعریف کنند؛ هویتی که یکی از مبانی اصلی آن بر ستایش دوران پیش از اسلام و ایجاد تعارض با دوران بعد از اسلام استوار بوده است.

### تولد و تدارک نخستین تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه در دوران قاجار

دوران حکومت قاجاریه، همان‌طور که اشاره شد، دوره‌ی فراهم شدن زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مناسب برای رشد و گسترش اندیشه‌های تجددخواهانه و تفکر ناسیونالیسم است و لذا در بررسی مسیر تحول اندیشه‌ی ناسیونالیسم و ظهور «مکتب تاریخ‌نویسی ملی‌گرایانه» و پیامدهای آن در تاریخ معاصر ایران از اهمیت و جایگاه بسزایی برخوردار است. در این مقطع تاریخی ایران عرصه‌ی تجاوز نظامی و سلطه‌ی سیاسی - اقتصادی وسیع دو قدرت روس و انگلیس قرار گرفت و افزون بر آن، در بخش فرهنگی تلاش‌های گسترده‌ی قدرت‌های مسیحی - یهودی غربی برای هجوم به مبانی اسلام در سرزمین ایران در این دوره آغاز شد. این هجوم‌ها طیف وسیعی از فعالیت‌های فرهنگی نظیر اعزام هیئت‌های تبلیغی مسیحی، ساخت و گسترش فرقه‌های بابیه و بهائیه و آغاز فعالیت‌های به ظاهر علمی نخستین هیئت‌های باستان‌شناسی و تاریخ‌نگاری غربی را در برمی‌گرفت. تحت تأثیر این فعالیت‌ها و به ویژه تولید تاریخ‌نگاری‌های باستان‌گرایانه از سوی هیئت‌های اعزامی باستان‌شناس، مورخ، شرق‌شناس،

ایران باستان و اساسا ایرانیان باستان نماد وطن پرستی، نوع دوستی، آزادی، آبادانی، نژاد و اخلاق برتر و عالی و نماد ایران و ایرانی اصیل و راستین به شمار می آیند و شاهان و حکام ایران دوران بعد از اسلام عمدتا افرادی برخاسته از تمدنی پایین تر با نژادی حقیرتر معرفی می شوند که به دلیل بیگانه و تحمیلی بودن، به جای اعتلای تمدن و فرهنگ ایران، موجبات تباهی و اضمحلال شکوه آن را فراهم آوردند. (ن.ک به آخوندزاده، ۱۳۶۴: ۱۱-۱۰ و ۱۵)

نکته‌ی شایان ذکر دیگر در مورد نوع نگاه و بازبین تاریخ ایران باستان از سوی منورالفکرهای دوره‌ی مورد بحث این است که در نظر آن‌ها شخصیت‌ها و شاهان اسطوره‌ای ایران در زمره‌ی پادشاهان تاریخی عهد باستان محسوب می شوند و در حقیقت در نگاه آنان تمایزی میان جمشید پیشدادی و بهمن کیانی با انوشیروان ساسانی وجود ندارد، زیرا در آن مقطع هنوز تاریخ رسمی و به ظاهر علمی ایران که حاصل جریان شرق‌شناسی و ایران‌شناسی دهه‌های آتی است، شکل نگرفته بود. این امر که به وضوح در تمامی منابع تاریخی کلاسیک ایران و اسلام نیز دیده می شود، آشکارا نشان می دهد که کشف و تثبیت ادوار تاریخی رسمی و امروزی ایران باستان مطلقا حاصل فعالیت‌های یک الی دو قرن اخیر ایران‌شناسان و باستان‌شناسان بیگانه است و تا پیش از ورود آنان به ایران و شرق میانه، انجام فعالیت‌های باستان‌شناسی و زبان‌شناسی سلسله‌هایی نظیر هخامنشیان، سلوکیان و اشکانیان یا اساسا شناخته شده نبودند و یا اطلاعات چندانی پیرامون آن‌ها وجود نداشت و سلسله‌ی شناخته شده‌ی ساسانیان نیز در تاریخ‌نگاری سنتی ایران هم‌طراز با سلسله‌های اساطیری معرفی شده‌ی پیشدادیان و کیانیان به حساب می آمد.<sup>۲</sup> به علاوه آن نثری که هم مورخان باستان‌گرای ایرانی ادوار بعد پس از آشنایی با سلسله و تمدن هخامنشیان نسبت به اسکندر مقدونی پیدا می کنند، و او را مسئول نابودی و انهدام فرهنگ و تمدن و عظمت ایران عصر هخامنشی دانسته، و به سیاق منابع پهلوی و زرتشتی سده‌های میانه‌ی هجری و برخلاف تمامی منابع تاریخی ایران و شرق میانه، وی را مورد شمات و نفرین قرار می دهند، در آن عهد هنوز در میان متفکران مورد بحث بروز و نمود نیافته بود، و در دوره‌ی مورد بحث نه تنها کسانی مانند میرزا محمدعلی خان فروغی (ذکاءالملک) با نگارش کتاب تاریخ اسکندر کبیر به ستایش او می پردازند (فروغی، چاپ سنگی، ۱۳۱۵ ق)، بلکه حتی از میان همان منورالفکرهای مورد اشاره نیز کسانی مانند جلال‌الدین میرزا قاجار در نامه خسروان به نیکی از اسکندر یاد می کنند. (جلال‌الدین میرزا قاجار، چاپ سنگی، ۱۹۰۶ م: ۵۱-۴۸، فصل اسکندر)

در مجموع، «مکتب تاریخ‌نگاری ملی گرایانه» عصر قاجار به دلایل متعدد و بنیادین هیچ‌گاه از اقبال گسترده‌ای در آن عهد برخوردار نشد؛ زیرا بانیان و سران این مکتب، همان طور که در نمونه‌ی مختصر ارائه شده از آخوندزاده دیدیم، از یک سو تصور و برداشت درست و کاملی از اجزای تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام نداشتند و بیش‌تر مطالبی را که در آن باره بیان می کردند جنبه‌ی تخیلی، ذهنی، ساختگی و افسانه‌ای داشت<sup>۳</sup> و از سوی دیگر، قضاوت غالب آن‌ها درباره‌ی بخش عمده و اساسی تاریخ و تمدن ایران یعنی اسلام، افراطی، تنفرآمیز و دور از واقع بود. در حقیقت آن‌ها، آگاهانه یا ناآگاهانه، سهم دوران‌ساز و مؤثر اسلام در تجدید حیات فرهنگ و مدنیت شرق میانه را متعصبانه نادیده می گرفتند و بر روی دستاوردهای فرهنگی و

ایران‌شناس و اسلام‌شناس غربی، به تدریج و در کنار تاریخ‌نگاری سنتی حاکم، با تأثیرپذیری از ایدئولوژی ناسیونالیسم نوع جدیدی از تاریخ‌نویسی از سوی منورالفکران دوران قاجار شکل گرفت که می توان آن را «مکتب تاریخ‌نگاری ملی گرایانه» نام نهاد. نکته‌ی جالب در شکل‌گیری این مکتب نوین این است که بنیان‌گذاران و به وجود آورندگان آن هیچ‌کدام جزو منشیان و دیوانیان و وقایع‌نگاران سنتی وابسته به حکومت نبودند؛ بل جزء طبقه‌ی منورالفکرهایی بودند که بر اساس ایدئولوژی ناسیونالیسم و در ظاهر در جهت ایجاد فرور ملی و احیای عظمت و شکوه منتسب به ایران باستان به بیان تاریخ و بازنگاری وقایع تاریخی قرون کهن ایران پرداختند و در زمانی که هنوز تاریخ‌نگاری علمی و دانشگاهی صادره از غرب در ایران تثبیت نشده بود، کوشیدند ضمن بیان تاریخ اصلی و ملی ایران در عهد باستان از نگاه و بر اساس دانش اندک خودشان، هدف از تاریخ و تاریخ‌نویسی را تغییر داده و آن را به صورت یک وظیفه و رسالت ملی درآورند؛ رسالتی که وجه غالب و اصلی آن ضدیت با اسلام و عرب و ستایش ایران پیش از اسلام بر اساس کشفیات و تاریخ‌سازی‌های باستان‌شناسان و ایران‌شناسان اروپایی بود. البته لازم به اشاره است که غالب این افراد به طور خاص به تاریخ‌نگاری روی نمی آوردند، بلکه آثارشان ظاهرا معطوف به بیان نابسامانی‌ها و ریشه‌یابی نارسایی‌های جامعه‌ی روزگار خودشان و ارائه‌ی راهکار برای غلبه بر آن‌هاست و در این مسیر برای توضیح و تشریح علل مشکلات عدیده‌ی سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی ایران آن روزگار به تاریخ ایران رجوع کرده و آن را با دیدگاهی ظاهرا ملی گرایانه بازگو می کنند، که رویکرد اصلی این بازگویی بیان افول شکوه تمدن و فرهنگ ایران باستان در اثر ورود اسلام و حمله فرضی اعراب و تحقیر اسلام و مردم مسلمان ایران عصر قاجار است. از جمله‌ی این افراد مهم‌ترین منورالفکرهای دوران قاجار، یعنی کسانی چون میرزا فتح‌علی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی و جلال‌الدین میرزا قاجار هستند که همگی از جمله‌ی نخستین پذیرندگان و پیروان و رواج‌دهندگان ایدئولوژی ناسیونالیسم به شمار می روند.

در بررسی دیدگاه‌ها و نظرات این منورالفکران و به ویژه نوع نگاه آن‌ها به تاریخ ایران و بازنگاری که از تاریخ ایران و خصوصا علت‌یابی انحطاط و عقب‌ماندگی‌های سیاسی و اجتماعی ایران عصر قاجار در مقایسه با غرب انجام داده‌اند، مشخصه‌ها و اشتراکات برجسته‌ای به چشم می خورند که نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌های تاریخ‌نویسی ملی گرایانه‌ی نوظهور در آن عهد به شمار می روند. این رجال نیز همچون غالب منورالفکرهای دوره‌ی مورد بحث، نه تنها در آثارشان تعلق خاطری به آئین اسلام و جامعه‌ی مسلمان ایران از خود نشان نمی دهند، بلکه به صورتی گسترده از اسلام و عرب بیزار و روی‌گرداند و در بررسی و بیان دلایل نابسامانی‌های حاکم بر ایران آن روز، اسلام و عرب و سپس هجوم اقوام ترک و مغول را عامل نابودی شکوه باستانی ایران و تباهی ادوار تاریخی بعدی آن می دانند. در واقع آن‌ها جزو بنیان‌گذاران این دیدگاه و ذهنیت تاریخی هستند که ایران باستان را نماد ملت و ملیت و دین و تمدن حقیقی ایران می داند و اجزای ادوار تاریخی بعدی آن و بخصوص اسلام و اعراب را به عنوان عناصر تحمیلی وارداتی و بیگانه و غیرملی و عامل افول تمدن و ملیت ایرانی معرفی می کند. طبیعتا در چنین دیدگاهی که محققان عمدتا با عنوان «باستان‌گرایی» از آن یاد می کنند، عمده‌ی شاهان

## دو نگاه

جریان مشروطه و

مشروطه‌خواهی

نه تنها به تقویت

ناسیونالیسم و مکتب

تاریخ‌نگاری ملی گرایانه

در ایران انجامید، بلکه

مشروطه‌خواهان و موافقان

نهضت مشروطه وسیعا

این جنبش را به عنوان

یک حرکت ملی و میهنی

معرفی کردند. در واقع از

نظر تاریخ‌نگاری، انقلاب

مشروطه بیش از هر

چیز جریان تاریخ‌نگاری

مشروطیت را پدید آورد



آن معرفی نهضت مشروطه به عنوان یک انقلاب ملی است. اما نکته اساسی که در کلام و گفتار مشروطه خواهان و سپس مورخان انقلاب مشروطیت به چشم می خورد و در تقویت تاریخ نگاری ملی گرایانه نقش محوری دارد، توجه آنان به تاریخ ایران باستان و استفاده از آن برای ترویج حس ملیت در میان مردم در ظاهر و در اصل برای ترویج باستان گرایی و ضدیت با اسلام است. در نگاه این گروه نیز همچون دیگر منورالفکرهای دوره قاجار که ذکر نمونه ای از آن ها گذشت، ایران باستان نماد ملیت واقعی ایران و ایرانی به شمار می رود و لذا این افراد هم می کوشند با ذکر نمونه هایی از تاریخ شاهان ایران باستان به عنوان نماد ایرانیان اصیل مردم را به الگو قرار دادن آن ها دعوت کرده و از طریق آشنا کردن مردم با تاریخ عهد باستان، تحت لوای ایجاد غرور ملی، باستان گرایی و اسلام سبیزی را در ذهن مردم جاری سازند. البته آگاهی این گروه از تاریخ باستان نیز همچون دیگر منورالفکرهای یاد شده، عمدتاً افسانه ای و غیرواقعی است. (برای نمونه ن.ک به همان، ۲۰۹)

#### دوران حکومت رضاخان و تثبیت تاریخ نگاری های ملی گرایانه

بر تخت نشستن رضاخان، از نظر تثبیت اندیشه ای ناسیونالیسم برفضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران و برپایی دولت به ظاهر مدرن مبتنی بر گفتمان ناسیونالیسم و نیز تأسیس سازمان ها و نهادها و اتخاذ نگرش های برآمده از این ایدئولوژی، و مهم تر از همه تثبیت تاریخ نگاری های رسمی و حکومتی بر مبنای ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی، و نهایتاً پایه گذاری اوام تاریخی مقدس در ذهن شبه روشنفکری دست آموز ایرانی، نقطه ای عطفی در تاریخ معاصر ایران به شمار می رود. به علاوه بر تخت نشستن رضاخان آغاز دوره تازه ای از حکومت و کسب مشروعیت سیاسی در تاریخ ایران همراه با حضور سراسری اندیشه ای ناسیونالیسم و مظاهر آن در کلیه سیاست گذاری های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حکومتی است و در این میان توسعه ای تاریخ نگاری های ناسیونالیستی برای تبیین و تثبیت مشروعیت سیاسی حکومت پهلوی یک جایگاه و نقش محوری دارد. سعید نفیسی از رجال فرهنگی به نام عصر رضاشاه به وضوح وظیفه ای تاریخ را در این جهت «پرورش روح ملی و خصال مردانه و دوست داری میهن و

هنری برجسته ای سلسله های پادشاهی ایران بعد از اسلام نیز چشم برمی بستند. همچنین آن ها عامدا و به طور مستقیم یا غیرمستقیم مردم مسلمان ایران عصر قاجار و حکومت قاجاریه را به شکلی خصمانه و غیرواقعی و اغراق آمیز به باد تحقیر و انتقاد می گرفتند و راه حل هایی را برای اصلاح وضع موجود ارائه می کردند که همچون مورد تغییر الفبا، غیرمنطقی، غیرعملی، خصمانه و متعصبانه و بعضاً به طور کامل بی ربط و نادرست بود و طبیعتاً چنین نسخه ها و داوری هایی در جامعه ای سنتی و مذهبی ایران آن عهد و در بین توده ای مردم و بخش ضخیمی از حاکمیت هیچ خریداری نمی توانست داشته باشد. در مورد ریشه ها و علل بروز چنین دیدگاه ها و برداشت هایی نسبت به تاریخ ایران از سوی منورالفکرهای دوره قاجار، افزون بر نکات یاد شده، به طور خلاصه می توان به این موارد اشاره کرد: شکل گیری شخصیت فکری غالب آن ها در محیط های بیرون از ایران (نظیر میرزا فتح علی آخوندزاده و میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی در قفقاز) باعث شد مسائل مورد توجه آن ها عملاً موضوعیتی با مسائل جامعه ای ایران نداشته باشد؛ تعلق برخی از آن ها به اقلیت های دینی و مذهبی غیرمسلمان و پنهان شدن در لباس مسلمانان برای ضدیت با اسلام و ترویج آن؛ تأثیرپذیری شدید از جریان استعمار جهان غرب و این که آن ها تا حد زیادی مرعوب تمدن پیشرفته ای غرب شده بودند؛ و در نهایت تأثیرپذیری سطحی و غیرانتقادی آنان از نخستین داده ها و یافته های جریان های شرق شناسی طی سده ی نوزدهم میلادی و هدایت فکری و هدفمند آن ها از سوی ایران شناسان اروپایی.

#### پیروزی انقلاب مشروطیت و تقویت ناسیونالیسم و تاریخ نگاری های ناسیونالیستی

تأثیرپذیری سردمداران انقلاب مشروطیت ایران از ناسیونالیسم و تأکید آن ها بر ملی گرایی و رواج آن در امور مختلف امری است که در غالب سخنرانی ها و گفته ها و نوشته های آنان به چشم می خورد؛ به عنوان نمونه میرزا نصرالله ملک المتکلمین از مبارزان معروف مشروطه خواه که بعد از به توپ بستن مجلس به فرمان محمدعلی شاه کشته شد، در نطق خود به تاریخ دوازدهم رمضان ۱۳۱۸ قمری در مسجد شاه اصفهان علیه تخریب قصور دوره ی صفویه از سوی ظل السلطان حاکم اصفهان، آثار مذکور را «آثار ملی» دانسته و در مورد ضرورت تکه داری آن ها به عنوان آثار ملی، از ملل غربی مثال می زند که برای حفظ این آثار با یکدیگر جنگ ها کرده اند؛ و تأکید می کند که جنگ های میان ایران و یونان در عهد باستان نیز بر سر تصاحب «آثار و صنایع اینرهای [زیبا] رخ داده است! (ملک زاده، ۱۳۲۵: ۱۰۴-۱۰۳) ملک المتکلمین در خطابه های بعدی خود نیز همواره بر اهمیت تجدد، وطن، ملت و مسائلی از این دست تأکید دارد و می کوشد نوع نگاه حاکم به کشور و دولت را تغییر دهد. (برای نمونه ن.ک به همان، ۱۳۱ و ۱۳۴)

به این ترتیب، جریان مشروطه و مشروطه خواهی نه تنها به تقویت ناسیونالیسم و مکتب تاریخ نگاری ملی گرایانه در ایران انجامید، بلکه مشروطه خواهان و موافقان نهضت مشروطه وسیعاً این جنبش را به عنوان یک حرکت ملی و میهنی معرفی کردند. در واقع از نظر تاریخ نگاری، انقلاب مشروطه بیش از هر چیز جریان تاریخ نگاری مشروطیت را پدید آورد که در این تاریخ نگاری سهم غالب و اساسی متعلق به موافقان و هواداران مشروطه، و وجه اصلی

#### دو نگاه

هدف اصلی تاریخ نگاری حکومتی عصر پهلوی اول، به ویژه در متون آموزشی و درسی، در جهت الفبا و تثبیت این باور قرار گرفت که رضا شاه شخصیتی ملی و وطن پرست، ضد اجنبی، از تبار دودمان های ملی ایران باستان و احیا کننده ی عظمت منسوب به ایران عهد باستان است و مردم ایران نیز در طول تاریخ همواره ملتی شاه دوست و شاه پرست بوده اند



سرزمین نیاکان و بالاتر از همه دوست‌داری فرهنگ و سنن و شئون ملی و نژادی» معرفی می‌کند. (نقیسی، ۱۳۷۲: ۸)

بدین‌سان در دوره رضاشاه تاریخ‌نگاری، چه در قالب بررسی‌های تاریخی در باب گذشته و چه در قالب معاصر‌نویسی درباره‌ی دوره‌ی پهلوی اول، تا حد زیادی به صورت رسمی و حکومتی درآمد؛ زیرا حکومت رضاشاه در صدد بود در غیاب مشروعیت دینی این حکومت و به قصد کنار زدن آن، نوعی مشروعیت به ظاهر ملی برای استبداد و خودکامگی مهیب حاکمیت خود به وجود آورد و طبعاً تاریخ‌نویسی و تا اندازه‌ی زیادی تاریخ‌سازی مؤثرترین و مهم‌ترین ابزار برای این امر به شمار می‌رفت. بدین لحاظ هدف اصلی تاریخ‌نگاری حکومتی عصر پهلوی اول، به ویژه در متون آموزشی و درسی، در جهت القا و تثبیت این باور قرار گرفت که رضاشاه شخصیتی ملی و وطن‌پرست، ضد اجنبی، از تبار دودمان‌های ملی ایران باستان و احیاءکننده‌ی عظمت منسوب به ایران عهد باستان است و مردم ایران نیز در طول تاریخ همواره ملتی شاه‌دوست و شاه‌پرست بوده‌اند. علاوه بر این برای تثبیت مشروعیت حکومت پهلوی لازم بود تا ناسیونالیسم و تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی به طور فراگیر جان‌نشین تمامی ارزش‌های سنتی و دینی شود و در این راستا ترویج ملی‌گرایی باستان‌گرایانه به اشکال مختلف و از جمله از طریق ترجمه و تألیف کتب گوناگون درباره‌ی تاریخ ایران باستان، در دستور کار سازمان‌های سیاسی و فرهنگی حکومت رضاشاه قرار گرفت. نمونه‌ی بارز این فعالیت‌های حکومتی تأسیس «سازمان پرورش افکار» و انجام کارهایی تبلیغی نظیر ترویج و القای شاه‌دوست بودن ایرانیان و ضرورت آن، و نیز تبلیغات فراوان در باب تاریخ باستانی ایران از طریق برگزاری جلسات سخنرانی، تهیه برنامه‌های رادیویی، انتشار روزنامه و نظایر آن بود. (ساتن، ۱۳۳۷: ۴۳۷)

از میان فعالیت‌های سازمان پرورش افکار، سخنرانی‌های رجال فرهنگی و ادبی وقت در این سازمان درباره‌ی تاریخ و ادبیات ایران بیش از هر چیز رویکردهای حکومت پهلوی به تاریخ و استفاده ابزاری از آن و تدارک تاریخ‌نگاری حکومتی بر مبنای ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی را نشان می‌دهد. غالب سخنرانان مذکور در قالب مباحث مختلف و به انحاء گوناگون و با

ذکر مثال‌های تاریخی متعدد می‌کوشیدند مقام و موقعیت رضا شاه را تعالی بخشیده و مردم را به قدردانی و بها دادن به شخص وی مجاب سازند. من باب مثال، علی‌اصغر شمیم طی یک سخنرانی با عنوان «ترجمه حال بزرگان» در قسمت آموزگاران آموزشگاه پرورش افکار، تلاش می‌کند با صحبت درباره‌ی شرح احوال رجال برجسته و مشهور تاریخ ایران، آنان و در اصل رضا شاه را به مثابه‌ی قهرمانانی معرفی کند که با ظهور آن‌ها دوران سپه‌روزی مردم به پایان می‌رسد. (شمیم، ۱۳۱۸: ۳ و ۵) یا نصرالله فلسفی در سخنرانی دیگری در قسمت دبیران آموزشگاه پرورش افکار، با همان موضوع و با عنوان «شرح حال بزرگان (داریوش هخامنشی و انوشیروان ساسانی)»، درباره‌ی ضرورت توجه به حیات رجال سیاسی قرون گذشته ایران و اهمیت جایگاه این بزرگان می‌گوید: «سخن گفتن از مردان بزرگ هر کشوری با بیان افتخارات گذشته‌ی آن کشور توأم است، زیرا تاریخ زندگانی مردان بزرگ به منزله‌ی روح تاریخ بشر است و اگر از پیکر تاریخ شرح زندگانی و کارهای مردان بزرگ را خارج کنیم، در آن چیزی که قابل مطالعه و دقت باشد، باقی نخواهد ماند.» (فلسفی، ۱۳۱۸: ۲)

همان‌طور که می‌بینیم، استفاده‌ی ابزاری از تاریخ و بخصوص تاریخ ایران باستان به اشکال گوناگون برای تثبیت دعای ملی‌گرایانه رضاشاه و جلب مشروعیت ملی برای حکومت وی در سخنرانی‌های تاریخی و ادبی سازمان پرورش افکار ثابت است و سخنرانان مختلف هر یک به نوعی می‌کوشند توجه عمومی را به صورتی هدفمند به قرائت‌های ناسیونالیستی و باستان‌گرایانه از تاریخ ایران و ضرورت انجام این کار جلب کنند. همین رویه در مورد آثار تاریخی نیز دیده می‌شود، چنان که در سخنرانی مشکواتی به عنوان مدیر انبیه تاریخی با موضوع «شرح بزرگ‌ترین آثار ملی» در قسمت دبیران آموزشگاه پرورش افکار، سخنران می‌کوشد ارزش و اهمیت ملی آثار تاریخی را برای شناخت تاریخ گذشته و تقویت حس ملیت و وحدت ملی گوشزد کند و در این راه از اغراق و ارائه‌ی تحلیل‌های ساختگی درباره‌ی آثار معماری دوره‌ی هخامنشی نیز روی گردان نیست؛ چنان که تأکید می‌کند: «آثار با عظمت تخت جمشید، ستون‌های سنگی زیبا، کتیبه‌های میخی، مجسمه‌های سنگی و نقوش برجسته دیگر آن، مفاخر گویا و مشهوری هستند که بایست مورد پرستش نسل کنونی واقع شود و به دارا بودن آن‌ها مباحثات و افتخار نماید.» و سپس مدعی می‌شود که: «در تمام نقوش برجسته تخت جمشید و سایر آثار این دوره عظمت ایران دوره هخامنشی (خداپرستی، شاه‌دوستی، عشق و علاقه به مفاخر ملی) دیده می‌شود [...] هنوز پس از گذشت هزاران سال آرامگاه کورش در پاسارگاد مورد ستایش ایرانیان و بالاخص ساکنین مجاور آن آبادی است. شبانان در هنگام چرانیدن گله‌ی گوسفندان خود و سرازیر شدن از آن دشت زیبا و خرم با حالت احترام از نزدیک آرامگاه گذشته و به دور آن جایگاه ابدی طواف می‌خورند، ستایش آن بنا را جزو ادای فریض می‌دانند!» (مشکواتی، ۱۳۱۸: ۲ و ۸-۷)

به این ترتیب، در دوران رضا شاه برای نخستین بار در تاریخ ایران، نوعی تاریخ‌نگاری رسمی و حکومتی شکل می‌گیرد که به آن جنبه‌ی ملی بخشیده شده و حکومت پهلوی به صورت جزء لاینفک این تاریخ ملی درمی‌آید و از این روی حکومت مزبور می‌کوشد به طرق مختلف و به ویژه از طریق نظام آموزشی آن را در سراسر جامعه رواج داده و پایه‌های اقتدار نظری حاکمیت خود را به وسیله‌ی آن محکم سازد. طبعاً در این میان افرادی

#### دو نگاه

در حقیقت در نگاه آنان تمایزی میان جمشید پشدادی و بهمن کیانی با انوشیروان ساسانی وجود ندارد؛ زیرا در آن مقطع هنوز تاریخ رسمی و به ظاهر علمی ایران که حاصل جریان شرق‌شناسی و ایران‌شناسی دهه‌های آتی است، شکل نگرفته بود. این امر که به وضوح در تمامی منابع تاریخی کلاسیک ایران و اسلام نیز دیده می‌شود، آشکارا نشان می‌دهد که کشف و تثبیت ادوار تاریخی رسمی و امروزی ایران باستان مطلقاً حاصل فعالیت‌های یک‌الی دو قرن اخیر ایران‌شناسان و باستان‌شناسان بیگانه است

نیز از میان روشنفکران و رجال سیاسی و فرهنگی با باور به این نوع تاریخ‌نگاری، به صورت مستقل یا موظف، به نگارش تاریخ حکومت رضاشاه پرداخته و نوعی معاصر‌نویسی حکومتی و تبلیغاتی با ظاهر ملی را به وجود آوردند. اما فصل مشترک تمامی تاریخ‌نویسی‌های این دوره، چه در باب گذشته‌ی ایران و بخصوص ایران باستان و چه در باب دوره‌ی پهلوی، سلطنت‌محوری آن‌ها تحت تأثیر ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی است. نمونه‌های دیگری از این نوع تاریخ‌نگاری حکومتی همراه با بار ملی‌گرایی سلطنت‌محور را در نگاه و نوشته‌های اقلیت‌های دینی آن دوره می‌توان یافت. اقلیت‌های دینی، همچون عهد مشروطه، به دلیل سکولار بودن حکومت رضا شاه و اسلام‌ستیزی شخص وی، جزو حامیان طبیعی حکومت پهلوی بودند و در میان آن‌ها زرتشتیان، به دلیل باستان‌گرایی این حکومت و توجه ویژه‌ی آن به آئین زرتشت و زرتشتیان (ن.ک به آیرملو، ۱۳۸۰: ۳۱۲)، حمایت سرسخت‌تری از سلطنت پهلوی داشتند. (ن.ک به امیرطهماسب، ۲۵۳۵) بدین لحاظ نوع نگاه زرتشتیان به رضاشاه و حکومت پهلوی بسیار جانب‌دارانه و همراه با تأکید شدید بر ملی‌گرایی باستان‌گرایانه است. یک مورد خاص از این نوع تاریخ‌نگاری کتاب تاریخ پهلوی و زرتشتیان تألیف جهانگیر اشیدری است که به طور خاص درباره‌ی اثبات وابستگی زرتشتیان به دودمان پهلوی به عنوان پیوند دو عنصر اصلی هویت و ملیت ایرانی، و همچنین اثبات شاه‌دوستی ایرانیان از عهد باستان نوشته شده است. بیزاری مؤلف از سلسله‌ی قاجاریه که تحت تأثیر آریاگرایی آن دوره آن‌ها را بیگانه و غیرایرانی می‌داند نیز در نوشته‌ی او کاملاً آشکار است. (اشیدری، ۲۵۳۵) نمونه‌ی دیگری از دیدگاه تاریخ‌نگاری اقلیت‌های دینی را در کتاب بیانات دوره از خاخامی به نام حیم موره کلیمی تهرانی می‌توان دید؛ کتابی که در حقیقت شامل تصایح و توصیه‌های دوره کلیمی به عنوان دبیر دبیرستان اتحاد تهران درباره‌ی شاه‌دوستی و ضرورت‌های آن با استناد به تورات، همراه با متن برخی از سخنرانی‌های رضاشاه، ولیعهد محمدرضا، نطق‌های مؤلف به مناسبت‌های مختلف همچون عید کبپور یهودیان و اشعار و دعا‌های وی در مدح رضا شاه است. (موره، ۱۳۱۸)

#### پیامدهای تأثیر ناسیونالیسم بر تاریخ‌نگاری و ذهنیت‌های مورخان و روشنفکران معاصر ایران

به این ترتیب، آشکارا می‌بینیم که ناسیونالیسم عهد قاجار و ملی‌گرایی رضاشاهی تبعات و نتایج گسترده‌ای چه در آن دوران و چه در ادوار بعد و تا به امروز داشته که یکی از مهم‌ترین این تأثیرات تربیت و ایجاد طبقه‌ای روشنفکران و به کلی دنباله‌رو ذهنیت تاریخی تلقین شده از سوی غربی‌ها و فاقد تقریباً هر نوع اندیشه‌ورزی بومی و ملی، و پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه‌ی حکومتی و غیرحکومتی بوده است. در اثر حاکمیت این اندیشه بر ذهن مورخان و محققان ایرانی و مبنای قرار گرفتن ناسیونالیسم در نگاه به گذشته و تحلیل تاریخ ادوار گوناگون این سرزمین، ایران محور اصلی دیدگاه‌ها و تحلیل‌های تاریخ‌نویسان قرار گرفت و بدین لحاظ نوعی «ایران‌محوری» به صورت جزئی اساسی از دیدگاه تاریخی روشنفکران و مورخان درآمد. این ایران‌محوری باعث شد تا عملکرد شاهان و رجال سراسر ادوار تاریخ ایران بر مبنای «خدمت یا خیانت» آن‌ها به ایران ارزیابی شود و در واقع سراسر دوران‌ها و شرایط متعدد و مختلف تاریخ ایران بر اساس نگاه‌های امروزی (آناکرونیسم یا ناپهنگامی) و

بدون درک مقتضیات هر عصر مورد بررسی و تحلیل واقع شوند. نتیجه‌ی این امر جایگزین شدن یک «منطق بازسازی شده» در جای «منطق درونی» در تحلیل قضایا و در حقیقت قرار گرفتن ذهنیت افراد در جای تلاش برای درک شرایط هر عصر و فهم متن واقعی آن بود. بدین ترتیب، مورخان و محققان این دوران، آگاهانه یا ناخودآگاه، می‌کوشیدند دریابند چه کسانی از میان شاهان اعصار گذشته به ایران خدمت کرده‌اند و چه کسانی از میان آن‌ها منافع ایران را نادیده گرفته و به زعم آن‌ها آن را قربانی منافع شخصی خود کرده‌اند. این نوع نگاه رویه‌ای حاکم بر تاریخ‌نگاری ایران در دوران مورد بحث است که حتی از سوی بسیاری از مورخان این دوران به عنوان رسالت اصلی تاریخ‌نویسی انگاشته شده و برای تقویت غرور و وحدت ملی امری ضروری به حساب آمده است. در این میان، طی عصر پهلوی تا دوران حاضر، دوره‌ی قاجاریه بیش از سایر ادوار تاریخ ایران محل اعمال این دیدگاه و ذهنیت قرار گرفت و البته تبلیغات دوران پهلوی برای منفی‌نشان دادن تمام و کمال دوره‌ی قاجاریه نیز در اعمال قضاوت و ذهنیت مزبور نسبت به دوره‌ی قاجار تأثیر زیادی داشت؛ زیرا حکومت پهلوی می‌کوشید با تخریب وجهه‌ی حکومت قاجاریه تصویر ایده‌آل و مشروع‌تری از خود نشان داده و کنار زدن سلسله قاجار را یک حرکت و ضرورت ملی معرفی کند و علاوه بر آن وسعت تبلیغات منفی دوران پهلوی علیه عهد قاجاریه باعث تداوم میراث آن تا به زمان حاضر شده است. از همین روی در غالب کتاب‌های تاریخی، و بخصوص کتاب‌های تاریخ درسی و آموزشی، که در طول دوره‌ی پهلوی تا زمان حاضر در باب عهد قاجار نوشته شده و می‌شوند، پادشاهان قاجار به تمامی افرادی بی‌کفایت و نالایق معرفی می‌شوند که کارنامه‌ی آن‌ها تنها در فراهم کردن موجبات تباهی ایران و از دست دادن بخش‌هایی از خاک این سرزمین خلاصه می‌شود. از سوی دیگر، اعمال ایران‌محوری نسبت به دوره‌ی قاجار از طرف مورخان این دوران باعث شده تا حتی عملکرد برخی از شاهان کشورهای اروپایی نیز از زاویه خدمت یا خیانت به ایران مورد نقد و نظر قرار گیرد که یک نمونه‌ی بسیار مشهور و البته کودکانه‌ی آن خائن معرفی کردن ناپلئون بناپارت به ایران به واسطه‌ی عقد قرارداد صلح با تزار روس و سرباز زدن از تعهدش نسبت به فتح‌علی شاه قاجار است که هنوز هم در کتاب‌های تاریخ مدارس ایران به چشم می‌خورد.

افزون بر ناسیونالیسم، عامل مهم دیگری که در بروز ذهنیت ایران‌محوری و همچنین تقویت ناسیونالیسم باستان‌گرای ایرانی نقش اساسی داشت، ورود ماحصل کار کلان شرق‌شناسان و ایران‌شناسان غربی و تاریخ‌سازی‌های گسترده‌ی آن‌ها برای سراسر شرق میانه، بخصوص در مورد ایران باستان، به داخل ایران و اذهان دانشمندان ایرانی بود که باعث شد مورخان و روشنفکران ایرانی به نوعی غرور شبه‌ملی و خودبزرگ‌بینی مفرط دچار شوند و ایران و تمدن ایرانی را به شکلی اغراق‌آمیز و غیرواقعی مبنای اصلی تمام تمدن‌های جهان در ادوار مختلف بینگارند و افزون بر آن نسبت به همسایگان دیرین خود، به ویژه اعراب و ترکان، دیدگاهی تحقیرآمیز و دشمنانه پیدا کرده و آن‌ها را مسئول افول و نابودی مدنیت و شکوه متناسب به عهد باستان بدانند. البته در بروز این ذهنیت نسبت به همسایگان ایران و نیز اقوام ترک و عرب ایرانی، فارس‌محوری ناسیونالیسم ایرانی هم تأثیر زیادی داشت که در بروز آن نیز جریان شرق‌شناسی و ایران‌شناسی غربی سهمی اساسی داشتند؛ زیرا این جریان‌ها مبنای تمدن و ملت اولیه

#### دو نگاه

در مورد ریشه‌ها و علل بروز چنین دیدگاه‌ها و برداشت‌هایی نسبت به تاریخ ایران از سوی متورالفکرهای دوره‌ی قاجاریه می‌توان به شکل‌گیری شخصیت فکری غالب آن‌ها در محیط‌های بیرون از ایران اشاره کرد که باعث شد مسائل مورد توجه آن‌ها عملاً موضوعیتی با مسائل جامعه‌ی ایران نداشته باشد؛ تعلق برخی از آن‌ها به اقلیت‌های دینی و مذهبی غیرمسلمان و پنهان شدن در لباس مسلمانان برای ضدیت با اسلام و ترویج آن؛ تأثیرپذیری شدید از جریان استعمار جهان غرب و این‌که آن‌ها تا حد زیادی مرعوب تمدن پیشرفته‌ی غرب شده بودند؛ و در نهایت تأثیرپذیری سطحی و غیرانتقادی آنان از نخستین داده‌ها و یافته‌های جریان‌های شرق‌شناسی طی سده‌ی نوزدهم میلادی و هدایت فکری و هدفمند آن‌ها از سوی ایران‌شناسان اروپایی را از دیگر موارد می‌توان دانست

و دوران‌های مختلف تاریخی و بروز علائق و نفرت‌های کاملاً غیرعلمی و قوم‌گرایانه و متعصبانه نسبت به آن‌ها در میان روشنفکران و مورخان ایرانی دهه‌های اخیر شده است. به بیان دیگر، شبه‌روشنفکران قوم‌گرا و قوم‌پرست ایرانی طی سده‌های اخیر، هر کدام بر مبنای تعلقات قومی خود، همواره به ستایش و تقدیس شخصیت‌ها یا به اصطلاح قهرمانان تاریخی هم‌قوم خود و ابراز دشمنی و نفرت نسبت به قهرمانان تاریخی سایر اقوام پرداخته‌اند، بی‌آنکه هرگز بکوشند با برخوردی محققانه و عالمانه موضوعات مربوط به گذشته‌ی ایران‌زمین را مطالعه و بازبینی کنند.

### پسی‌نوشست

۱- عضو هیئت علمی بنیاد دایره المعارف اسلامی  
۲- به‌عنوان یک نمونه روشن از این موضوع، عباس خلیلی از روشنفکران هم‌دوره‌ی حسن پیرنیا (مؤلف کتاب مشهور ایران باستان)، در مقدمه‌ی کتابش کوروش بزرگ در مجبلی با عنوان «چگونه کوروش را شناختم»، به صراحت بیان می‌کند که آشنایی وی با کوروش هخامنشی در اواخر دوران قاجار و طی دوره‌ی کودکی در اثر دیدار و گفت‌وگو با یک مستشرق صورت گرفت و سپس با دیدن فیلمی صامت از زندگی کوروش به نام «سیروس» در سال ۱۲۹۸ ش در تهران افزایش یافت. (خلیلی، ۱۳۸۴: ۱۵-۱۴)  
۳- برای یک نمونه‌ی دیگر از این موضوع ن.ک به نام خسروان جلال‌الدین میرزا قاجار که پنج سلسله‌ی تخیلی و مجعول به اسامی آبادیان، جیان، شائیان، پاسانیان و گلشانیان را به عنوان «پادشاهان کشور ایران» به همدستان‌های پارسیان تا هنگام پدگردد شهریار» به خواننده معرفی می‌کند! (جلال-الدین میرزا قاجار، ۶)  
۴- برای نمونه‌ی دیگری از این نوع تاریخ‌نگاری و نیز اشعاری که برخی از شاعران زرتشتی همچون توران شهریاری در وصف رضا شاه و ابراز بیزاری از قاجارها سروده‌اند، ن.ک به اشیدری، اعلی حضرت رضاشاه کبیر در آینه زمان، ۲۵۳۶.

### کتاب‌نامه

۱. آخوندزاده، میرزا فتح‌علی، مکتوبات، به کوشش م. صبحدم (محمدجعفر محبوب)، آلمان، مرد امروز، ۱۳۶۴ (نسخه PDF وب‌سایت الفبا)
۲. آیرملو، تاج‌الملوک، خاطرات ملکه پهلوی، تهران، به آفرین، ۱۳۸۰
۳. اشیدری، جهان‌گیر، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، تهران، از انتشارات ماه‌نامه هوخ، ۲۵۳۵ شاهنشاهی
۴. ----- اعلی حضرت رضاشاه کبیر در آینه زمان، تهران، از انتشارات ماه‌نامه هوخ، ۲۵۳۶ شاهنشاهی
۵. امیرطه‌ماسب، عبدالله، تاریخ شاهنشاهی اعلی حضرت رضاشاه کبیر، تهران، دانشگاه تهران، ۲۵۳۵
۶. بیگنا، فتح‌الله، سرگذشت رضاشاه، تهران، بنگاه مطبوعاتی پروین، ۱۳۲۱
۷. حسینی، محمدعلی (گردآورنده)، برخی از دیدگاه‌ها درباره مسائل ملی، برلین، بی‌تا، بی‌تا
۸. خلیلی، عباس، کوروش بزرگ، به کوشش مهیار خلیلی، تهران، نگاه، ۱۳۸۴
۹. ساسن، ال. ال. بی، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران، بی‌تا، ۱۳۳۷
۱۰. شمیم، علی‌اصغر، ترجمه حال بزرگان، تهران، دبیرخانه سازمان پرورش افکار، ۱۳۱۸
۱۱. فروغی (ذکاءالملک)، میرزا محمدعلی خان، تاریخ اسکندر کبیر، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۱۵ ق
۱۲. فلسفی، نصرالله، شرح حال بزرگان، تهران، دبیرخانه سازمان پرورش افکار، ۱۳۱۸
۱۳. قاجار، جلال‌الدین میرزا، نامه‌ی خسروان، لاهور، چاپ سنگی، ۱۹۰۶ م
۱۴. مشکواتی، ؟، شرح بزرگ‌ترین آثار ملی، تهران، دبیرخانه سازمان پرورش افکار، ۱۳۱۸
۱۵. ملک‌زاده، مهدی، زندگانی ملک‌المتکلمین، تهران، علمی، ۱۳۲۵
۱۶. موره کلیمی تهرانی، حیم، بیانات موره، تهران، چاپخانه سعادت بشر، ۱۳۱۸
۱۷. نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، تهران، بنیاد، ۱۳۷۲

اصلی ایران و ایرانیان را نژاد آریایی و قوم پارسی و سلسله‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی معرفی کرده و سایر اقوام ایرانی را مهاجمان به ایران و بر باد دهندگان شکوه تمدن ایرانی عهد باستان قلمداد کردند. به علاوه، روشنفکران ایرانی تحت تأثیر داده‌های جریان‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی و بر اساس ایران و فارس محوری، عمده‌ی شاهان ایران باستان را ایرانیان و آریاییان اصیل و خادمان به ایران و ایرانیان تصور کرده و حکام سلسله‌های ایران بعد از اسلام را به دلیل آریایی نبودن، ایرانی ندانسته و آن‌ها را مهاجمان و بعضاً خائن‌ان به ایران شناختند. هرچند ذکر نمونه‌هایی از این نوع تاریخ‌نگاری‌ها و نقد و بررسی آن‌ها در ظرفیت یادداشت حاضر نمی‌گنجد، اما در نقد این قضاوت‌های غیربومی و غیرمنطقی و ناعالمانه می‌توان حداقل به این نکته اشاره کرد که از یک سو قدمت تمدن‌های باستانی و درخشان ایران از عهد هخامنشیان بسیار کهن‌تر است و به عنوان مثال آثار تمدن و امپراطوری تقریباً ناشناخته‌ی عیلام خود از یک پیشینه‌ی فرهنگی و تمدنی بسیار غنی و دیرین حکایت می‌کند، و از سوی دیگر بسیاری از دستاوردهای مدنی برجسته‌ی تمدن و فرهنگ ایرانی متعلق به همان سلسله‌های ایران بعد از اسلام است.

یک نتیجه‌ی گسترده‌ی رونند مذکور در فوق، آمیختگی غلیظ دیدگاه تاریخی مورخان و روشنفکران ایرانی دهه‌های اخیر به تعصبات شبه‌ناسیونالیستی شدید است. (برای نمونه ن.ک به منافزاده در حسینی، بی‌تا: ۱۴۹-۱۴۸) در حقیقت، در نتیجه‌ی روندهای ذکر شده، برخی از شاهان قرون گذشته با دیدگاه ملی‌گرایانه روشنفکران ایرانی به تاریخ، کبیر و صغیر دیده و معرفی شدند که نمونه‌های مشهور آن کوروش کبیر، داریوش کبیر، شاه‌عباس کبیر، نادرشاه کبیر و نهایتاً رضاشاه کبیر هستند و تعصبات شبه‌ناسیونالیستی غیرآکادمیک چنان هاله‌ی مقدسی به دور بعضی از این شخصیت‌ها و سلسله‌های تاریخ ایران به وجود آورده که باب تحقیقات تازه و متفاوت درباره‌ی آن‌ها را در ذهن تاریخ‌نگاران ایرانی تقریباً به تمامی مسدود کرده است. افزون بر آن، یک نگاه گذرا به میراث و اثرات مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه‌ی سده‌ی اخیر در ایران، عملاً نشان می‌دهد که این نوع نگاه به تاریخ و استفاده از آن، نه تنها موجبات وحدت و غرور ملی را فراهم نیاورده، بل برعکس موجب قوم‌گرایی شدید و بعضاً جدایی‌طلبانه در میان روشنفکران و فعالان سیاسی اقوام ایرانی، خصوصاً ترک‌ها و اعراب، و بروز جدایی و نفرت در میان ملت‌های منطقه‌ی خاورمیانه شده است؛ زیرا که سایر اقوام غیرفارس ایران نیز با تأثیرپذیری از ناسیونالیسم به دنبال افتخارات و تاریخ ملی قوم خود رفته و در صدد تأمین وحدت و غرور قومی در میان خود و بعضاً هم‌قوم‌های خود در سرزمین‌های همسایه‌ی ایران برآمده‌اند که نتیجه‌ی عملی آن بروز شکاف‌ها و بحران‌های ضد ملی در ایران و نیز منطقه‌ی خاورمیانه بوده است. نکته‌ی دیگری که به عنوان تأثیر دیگر این مکتب بر ذهن و نگاه روشنفکران ایرانی باید از آن یاد کرد، گذشته‌گرایی شدید و تخیلی و بازماندن از امکانات واقعی موجود برای گذر به آینده است. (ن.ک به بروجرودی در حسینی، ۱۷۵)

و در نهایت، به عنوان آخرین نتیجه‌ی تأثیر ناسیونالیسم و خصوصاً ناسیونالیسم رضاشاهی بر تاریخ و تاریخ‌نگاری در ایران، باید از سیاسی و ایدئولوژیک شدن تاریخ‌نگاری و ابزار شدن تاریخ برای کسب مشروعیت ملی یاد کرد؛ امری که منجر به برخوردها و موضع‌گیری‌های کاملاً سیاسی و ایدئولوژیک با شخصیت‌ها